

که چندین سال صدمات خورده بودند، با ولینعمت خودشان بدرفتاری کرده بودند، حالا قدر سلطنت قاجاریه را دانسته‌اند، که برای عموم مردم نعمتی خداوند مرحمت کرده آن هم سلطنت آل قاجار بوده است. باری به یک دلخوشی و وجدی اظهار سعادت و خوشوقتی می‌کردند. تا رسیدیم دم دروازه، دروازه‌ها را آئین بسته بودند و بیرق‌ها زده بودند. اداره نظمیه اینجا هم مثل طهران منظم (است) و کمیسری‌ها دارد، آجان‌ها (با) پالتوهای زرد (و) چوب‌هایی کوتاه (که) علامت نظم است (و) در کمرشان است همه جا ایستاده بودند. (از) اهل شهر گویا دیگر کسی در خانه‌هایشان نمانده بود، زن و مرد تماماً جمع شده بودند (و) سر راه ایستاده بودند. جمعیت غربی بود. باری من هم سواره با مجدالملک مقابل در کالسکه می‌آمدم، سایر اجزاء و رؤسا هم پشت سر کالسکه بودند. تمام دکان‌ها را آئین بسته بودند، سه شب هم چراغان خواهند کرد. باری همین طور آمدیم تا به خیابان عالی‌قاپو رسیدیم. آنجا هم جمعیت و ازدحام زیادی بود. سربازهای دماوندی اردو، فوج دوم قزوین، یک عده قزاق، توی خیابان صف بسته بودند. برای ورود، نقاره‌خانه می‌زدند، چند تیر توپ شلیک کردند، خانه شیخ الاسلام را برای والا حضرت اقدس مرتب کرده، حیاط اندرونش را هم برای مجدالملک مرتب کرده، آبدارخانه هم توی حیاط والا حضرت اقدس است. یمین الدوله هم همانجا منزل دارد. یک حیاطی جنب حیاط شیخ الاسلام است (که) حیاط صندوق‌خانه است منزل ما هم آنجاست. در ورود هم چند تیر توپ انداختند. (والا حضرت) وارد اطاق شده به معتمدالسلطنه اظهار مرحمت فرمودند، مجدالملک و شریف الدوله هم بودند. بعد استراحت کرده، لباس نیمه رسمی را در آوردند، شب هم تشریف فرمای سر در همین حیاط شیخ الاسلام شدند. جمعیت زیادی در خیابان بود، آتش‌بازی خوبی کردند، چند طاق نصرت هم زده بودند از برای ورود. بعد از آتش‌بازی تشریف فرمای اطاق شدند. تا ساعت چهار در حضور بودم بعد آمدم منزل، رفتم حمام شیخ الاسلام نزدیک عالی‌قاپو، حمام نمره خوبی درست کرده‌اند، آب خوبی هم دارد.



پنجشنبه ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۳۳

رفتم منزل مجدالملک. معتمد السلطنه (و) آصف الدوله بودند قدری صحبت کرده بعد والا حضرت اقدس بیدار شدند. تشریف فرمای حمام شدند، رفتیم سر حمام. بعد آمدم دوباره پیش مجدالملک، بعد دوباره رفتم سر حمام تا والا حضرت اقدس از حمام بیرون آمدند، لباس تمام رسمی پوشیدند بعد تشریف فرمای اطاق شده، سلامی منعقد شد. اجزای حکومتی و صاحب منصب های اردو و رؤسای دَرِ خانه تمام با لباس رسمی حاضر شدند. رؤسای دَرِ خانه طرف دست راست اجزای ادارات حکومتی طرف دست چپ و صاحب منصب های قزاق و سوئدی ها روبرو ایستاده بودند، خیلی منظم. سلام اگر چه کوچک بود ولی شکوه داشت. خطیب خطبه خواند، شاعر شعر گفته، بعد از سلام، علماء و شیخ الاسلام تماماً آمدند (و به) حضور شرفیاب شدند. بعد از علماء قنسول روس با رئیس قشون روس آمدند (و) رسماً پذیرفته شدند. آنها رفتند تجار آمدند، بعد از آنها صاحب منصب های سوئدی، صاحب منصب های اردو از قزاق و توپخانه شرفیاب شده، والا حضرت اظهار رضایت از خدمتشان فرمودند. بعد عصری لباس رسمی را کردند (و) قدری استراحت فرمودند (و) تشریف بردند در سردری، که به خیابان نگاه می کند و تماشای مردم را می کردند. موزیک هم می زدند. در وقت سلام توپ زیادی هم شلیک می کردند. خالی از تملق، والا حضرت اقدس ماشاءالله ماشاءالله نطق های خوب در هر مورد می فرمایند و مثل این است که چندین سال سلطنت فرموده اند. به اندازه ای مایل (به) نظم و حدود هستند که مافوقش متصور نیست. چنانچه دو نفر از هم قطارها بیخود نشان زده بودند، والا حضرت اقدس بی نهایت متغیر شده بودند (و) می خواستند تنبیه بکنند. من و یمین الدوله توسط کردیم. خیلی والا حضرت اقدس مقید هستند که هر کس حدودش معلوم و معین باشد.

شهر قزوین خیلی آباد شده است. همه جا تلفن دارند، درشگه کرایه زیاد است.



دکان‌های خوب، اسباب‌های خوب، مهمانخانه‌ها (و) دواخانه‌ها، از هر جهت آباد شده است.

جمعه ۱۱ ربیع الثانی ۱۳۳۳

رفتم حضور والا حضرت اقدس شرفیاب شده، بعد رفتم منزل یمین الدوله. بعد که والا حضرت اقدس لباسشان (را) پوشیدند، صرف نهار کرده، بعد از نهار قنسول روس شرفیاب شده مدتی در حضور بود. بعد والا حضرت تشریف بردند امامزاده شاهزاده حسین زیارت، در مراجعت تشریف آوردند منزل، محض سز افزای (و) مرحمت تشریف آوردند حیاط صندوق‌خانه، منزل این چاکر حقیقی‌شان، قدری شیرینی و میوه میل فرمودند. شب را هم مجدداً در حضور مبارک بودیم تا ساعت هفت.

شنبه ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۳۳

رفتم خانه آقای آقا سید محمد ولد آبادی، دیدن. خودش نبود، دو پسرش بودند، پذیرائی کردند. بعد از آن رفتم خانه آصف الدوله بازدید، نبود. کارت گذارده آمدم در خانه، رفتم سِر حمام. سربازهای فوج قزوین هم توی خیابان صف کشیده بودند، سردار همایون هم دیشب آمده از شهر، امروز شرفیاب شد. بعد از تشریف فرمائی والا حضرت اقدس من هم رفتم حمام، بیرون آمده، سوار شده رفتم از دروازه رشت به جاده همدان. باری ژاندارم، سواره و پیاده بیرون شهر برای مشایعت صف بسته بودند. بعد هم در «کانتور» راه همدان به قدر دو یست نفر سالدات روس با رئیس قشون روس، با قنسول مشایعت کردند. معتمدالسلطنه، آصف الدوله، فاخرالدوله (و) سایر اجزای ادارات حکومتی آمده بعد مرخصی حاصل کرده، مراجعت کردند. همین طور آمدیم، تا دو فرسخ که طی کردیم، رسیدیم مهدی آباد ده مشیرالدوله و مؤتمن الملک.



بسیار ده بزرگ آبادی است. سالی تقریباً بیست هزار تومان عملکردش است. آنجا چادر نهارخوری را زده بودند، نهار خورده، یک شیشه عکس انداخته، چندین دست تخته بازی کردیم. بعد والا حضرت سوار شده راندند، بعد برای مغرب وارد «سیادهن» شدند. اهل ده زن و مرد بچه زیادی آمده بودند استقبال. روی بامها پر بود. شیخ الاسلام یک اسب و یک قرآن امروز در منزلش تقدیم کرده بوده است.

یکشنبه ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۳۳

والاحضرت اقدس بیدار شدند، لباس پوشیده، حرکت فرمودند. آمدیم تا به حسین آباد مرحوم نظام السلطنه که حالا مال مجیر السلطنه است. خود مجیر السلطنه هم آمده بود جلو. بعد سردار همایون آمد. مجیر السلطنه یک اسب خوب سفید ولی قدری مسن، تقدیم کرد. باری به قدر یک فرسخ که آمدیم داخل خاک خمسه شده، سردار کبیر آمده بود تا اول خاکش استقبال، سوار زیادی هم داشت. جهانشاه خان امیر افشار، پسرش را با یکصد نفر سوار خوب مسلح با تفنگهای خوب (فرستاده بود) استقبال. والا حضرت اقدس اظهار مرحمت فرمودند. همین طور سوارها عقب سر بودند تا «قروه». قربانی متعدد کرده بودند، رودخانه هم از جلو عمارت میگذرد، آبش هم زیاد است. والا حضرت اقدس سوار شده توی ده گردش فرمودند.

باری بعد من آمدم منزل مجیدالملک. مجدالملک، سردار همایون، معزالدوله و سردار فاتح بودند. سردار فاتح پسر جهانشاه خان پانصد تومان (و) یک جفت اسب از برای والا حضرت اقدس، دو بیست تومان (و) یک اسب از برای نظام الملک، یکصد تومان (و) یک اسب برای مجدالملک، پنجاه تومان برای میر آخور، یکصد و پنجاه تومان برای عملة خلوت (و) آبدارخانه و قهوهخانه (و) یک اسب برای میر آخور، یک اسب هم برای منصور السلطنه داده است. باری «قروه» خرده مالک است، سیصد تومان هم مالیات بده است.



دوشنبه ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۳۳

نزدیک ظهر والا حضرت اقدس لباس پوشیده، سوار اسب شده حرکت فرمودند. خبری که امروز از شهر رسیده این است که:

آقا سید احمد خان معتمدالحرم مرحوم شده. یک ساعت به غروب وارد منزل خرم درّه (شدیم) این خرم دره مال اعلیحضرت محمد علی شاه بود و حالا جزء خالصه دولت شده است. یک باغ خوب (و) عمارتی هم اعلیحضرت محمد علی شاه ساخته است. که خوب بوده است، حالا عمارتش قدری خراب شده است.

سه شنبه ۱۵ ربیع الثانی ۱۳۳۳

خلعت سردار فاتح پسر امیر افشار (را) که جهانشاه خان باشد برداشته رفتیم منزل سردار فاتح. آمد استقبال، خلعت مبارک را پوشیده، یک پالتو بود. رفتیم در اطاق نشسته تبریک گفته، بعد به اتفاق رفتیم منزل سردار کبیر، بعد آمدیم منزل. این عمارت را اعلیحضرت محمد علی شاه ساخته اند. رودخانه هم از زیر عمارت می رود، بسیار مصفا است. بعد از صرف نهار، والا حضرت اقدس تشریف فرمای ده خرم دره شدند، رفتند حمام، حمام بزرگی دارد. سردار فاتح هم شرفیاب شده مرخص شده رفت. بعد سوار شده راندیم از برای «صایین قلعه» صایین قلعه مال اعلیحضرت ملکه جهان است. سوره سات را هم سالار نظام مستاجر حضرت ملکه متحمل شده اند

چهارشنبه ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۳۳

آفتاب خوبی بود. حضور والا حضرت اقدس شرفیاب شده، سوار کالسکه راندند، گل زیادی بود. آمدیم تا رسیدیم به ده امیرآباد که وقف مسجد ناصری که مسجد سپهسالار است. این ده هم اجاره سالار نظام است. یک طاقه شال هم به سالار



نظام خلعت مرحمت شد. آمدیم قره بلاغ (که) زیر سلطانیه است. والا حضرت سرگردنه الله اکبر سوار اسب شده تشریف بردند تماشای سلطانیه، گنبد شاه خدا بنده. من آمدم رو به منزل. نزدیک منزل سردار کبیر ایستاده بود و منیع الدوله با پنجاه نفر سوار، امین بقایا پسر وزیر افخم هم چند روز است آمده اینجا. چون خواهر امین بقایا زن برادر منیع الدوله است و منیع الدوله پسر اسعد الدوله مرحوم است که پدر زن امیر بهادر بود، دو روز است در ورود به منزل، برای والا حضرت اقدس توپ هم شلیک می کنند. منیع الدوله یکصد و پنجاه سوار آورده بود، از حضور گذرانید.

پنجشنبه ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۳۳

نزدیک ظهر بود سوار شده راندم. به قدر دو فرسخ که آمدیم در یک چمنزاری آفتاب گردان زده بودند. برای صرف نهار پیاده (شدیم). بعد سوار شده راندم برای شهر زنجان. نزدیک شهر سردار عشایر با دوست نفر سوار خوب همه با تفنگ های اعلای پنج تیر، (آمده بود) دُهل و سُرنا هم داشتند، نقاره هم می زدند. سردار عشایر هم بود امین بقایا خواهرش زن برادر منیع الدوله بوده است، بعد که برادرش مرحوم شده حالا همشیره اش عیال خود منیع الدوله است. اسعد الدوله پدرش هم نودسال دارد. تا نزدیک شهر بعضی از رجال شهر (و) رؤسای ادارات آمده بودند استقبال (و) معرفی شدند. نیم فرسخ به شهر مانده یک چادر زده بودند، والا حضرت اقدس پیاده شده، رفع خستگی فرمودند، بعد لباس نیم رسمی پوشیده، سوار کالسکه رو بازی شده، حرکت فرمودند. مجد الملک، سردار کبیر، سردار عشایر، منیع الدوله و من پای کالسکه می راندم. آمدیم تا شهر. قشون ملتزم رکاب، قزاق های زنجان، سوارهای سردار افشار (و) منیع الدوله (و) اجزای کشیک خانه بودند. طاق های نصرت متعدد هم بسته شده بود. توی شهر هم اغلب در خانه هایشان را آئین بسته بودند. چندین طاق نصرت خوب بسته بودند. زن ها



در معابر نشسته بودند (و) تماشای ورود والاحضرت را می کردند. شاگردان مدرسه هم ایستاده بودند، شعرهای تبریک ورود والاحضرت اقدس (را) می خواندند. به قدر پنجاه نفر توپچی (و) دویست نفر سرباز هم توی کوچه ایستاده بودند. سردار افشار، اسمش محمد خان است. (و) معروف به صائین قلعه‌ای است باری (در) ورود به کلاه فرنگی سه چهار تیر توپ شلیک کردند. سیصد تومان پول (و) یک طاقه شال هم سردار کبیر با بعضی از سردارها تقدیمی گذارده بودند.

جمعه ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۳۳

چاقوهای خوب در زنجان می سازند، خیلی هم خوب است. مشهدی نصرالله هم که سابق آبدار من بود، امروز اینجا دیده شد. عنایت السلطنه همدانی (که) ملقب است به امیر معتمد آمده، منبع الدوله پسر سردار عشایر آمده، سعدالسلطان آمده صحبت کرد و رفت. بعد تشریف آوردند در میدان، سان ژاندرمری (و) سربازهای اردو (و) سربازهای خمسه را دیدند (و) قدری فرمایشات و دستورات، به صاحبمنصبها دادند. هوا هم بر هم خورد و باران شدیدی می بارید.

شنبه ۱۹ ربیع الثانی ۱۳۳۳

رفتیم شرفیاب شد (یم)، مجدالملک (و) یمین الدوله (و) شریف الدوله لباس رسمی پوشیده بودند. والاحضرت اقدس هم لباس رسمی پوشیده، سلام عامی منعقد شد سردار کبیر مخاطب بود، قزاق اردو، قزاق خمسه، ژاندارمری، سردارهای افشار و سایرین قلعه، فوج خمسه، رؤسای دواثر دولتی، بچه‌های مدرسه، (زنجان چهار مدرسه دارد) تمام بودند. اجزای والاحضرت اقدس تمام با لباس رسمی (بودند). سلام خوبی بود، خطبه خواندند، شعر خواندند. بعد از سلام «دقیله» شد. بعد والاحضرت اقدس



تشریف آوردند پائین، از بچه‌های مدارس احوالپرسی کردند (و) تشریف بردند بالا. تشریف بردند تلگرافخانه، وزراء را در تلگرافخانه احضار فرموده بودند برای بعضی مطالب مملکتی. بعد تشریف آوردند اطاق من، اظهار مرحمت کرده رفتند حمام.

یکشنبه ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۳۳

رفتم منزل سردار کبیر، خلعت مرحمتی والاحضرت اقدس (را) که پالتوی ترمه کشمیر با یک جبه شمس الماس (بود) به او داده، بعضی استدعا از والاحضرت اقدس کرد، یادداشت کردم که به عرض برسانم. برای رئیس قشون هم لقب استدعا کرده بود، تلگرافی به حضور اعلیحضرت عرض کردند. بعد رفتم منیع الملک را هم دادم. به آبدارباشی هم مرحمت کرده بودند، او حاملش بود. یک خلعت هم به سردار افشار مرحمت شد، یک شال هم به سالار مرحمت (شد) (خلعت) امیر معتمد که عنایت السلطنه همدانی باشد و سعدالسلطان را بنا شد که از تبریز بفرستند. بعد والاحضرت به سلامتی حرکت کردند آمدند تلگرافخانه، قدری فرمایشات (به) طهران داشتند با عین الدوله وزیر داخله فرمایشات فرموده، بعد سوار شده حرکت فرمودند رو به نیک پی. سربازهای زنجان، سوارهای سردار افشار، سوارهای منیع الدوله تا یک فرسخ مشایعت کردند. بعد به همه اظهار مرحمت فرموده مرخص فرمودند، تا رسیدیم نهارگاه، لب رودخانه «ینگه چای». صرف نهار شد، بعد از نهار سردار کبیر مرخص شد و رفت.

بین راه ناصرالسلطان با عیالش که دختر مرحوم مظفرالدین شاه است دیده شد والاحضرت اقدس پیاده (شده) (به) عیال ناصرالسلطان اظهار مرحمت فرمودند. بعد وارد نیک پی شدند. نزدیک ده چادر زده بودند. یک بند بازی آمده بندبازی خوبی کرد. رودخانه هم در روبرو صفائی داشت. یک اسب کهر خوبی برای من سردار کبیر فرستاده، یک اسب کردند هم امیر افشار، هر دو خوب اسب‌هائی هستند.



دوشنبه ۲۱ ربیع الثانی ۱۳۳۳

هو ابر و سرد هم بود. محمد ولی میرزا و اعتماد حضرت آمدند در چادر من، بعد رفتیم چادر مجد الملک. صبح که من می خواستم بروم مبال، توی مبال مجد الملک بود و من مدتی معطل بودم پشت مبال. مجد الملک وقتی آمد بیرون، من را پشت در مبال معطل دید و این شعر را خواند.

بر در ارباب بی مروت دنیا      چند نشینی که خواجه کی بدر آید

آمدیم توی چادرها، والا حضرت اقدس هم بیدار شدند. لباسشان را برده، پوشیدند. با مجد الملک صرف نهار کرده، **مجلل الملک** و منصور السلطنه هم سر نهار بودند. بعد نظام الملک هم از عقب رسید با یک خرقة یرمه. مدیر السلطنه (و اعظم الملک پسرش هم بودند. شرفیاب شدند. پسرهای نظام الملک با عبا آمده بودند، والا حضرت اقدس بازخواست فرمودند که «بایست نوکر حد خودش را بداند.» خیلی فرمایشات ملوکانه بجائی فرمودند و اسباب امیدواری ما چاکران شد.

بعد از نهار والا حضرت اقدس سوار شده به عزم «سرچم» حرکت فرمودند، راه هم بد و طولانی بود، تقریباً هفت فرسخ راه بود. سواره با حشمت خلوت پسر مجد الملک صحبت کنان می آمدیم، گاهی اسب جهان شاه خانی را سوار می شدم، گاهی اسب سردار کبیر را. خسته شده آمدم منزل. دو مرتبه هم به آب زدیم. یمین الدوله تشریف آوردند در چادر من. نماز شب را خوانده، قدری روزنامه نوشته، بعد والا حضرت اقدس احضار فرموده رفتیم شرفیاب شده؛ مجد الملک، یمین الدوله، شریف الدوله، سردار همایون در حضور بودند. امروز راهها بد بود، یک گاری قراقها هم برگشته چند نفر قراق زخمی شدند، سربازها هم افتاده بودند توی رودخانه، یک تفنگ را هم آب برده بود. مدتی در حضور والا حضرت اقدس (بودیم)، بعد محض



سرفرازی این غلام خانه زاد مخصوص خودشان، ساعت پنج هم میل فرمودند دوباره تشریف بیاورند در چادر غلامشان. تا ساعت هفت در چادر غلامشان بودند و قدری تخته بازی کردند. بعد تشریف بردند، من هم در حضورشان بودم. امروز مجیرالملک آدم فرمانفرما که پیشکار املاک فرمانفرماست دیده شد.

سه شنبه ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۳۳

امروز بایست برویم جمال آباد. صرف نهار کرده، بعد والا حضرت اقدس بیدار شده، رفتم لباسشان را پوشانده، صرف نهار فرمودند، بعد سوار شده حرکت فرمودند رو به جمال آباد. سوار اسب شدند، من هم اسب جهانشاه خانی را سوار شده همه جا در رکاب بودم. سردار همایون و محمد ولی میرزا هم در رکاب، سواره بودند. قدری که آمدیم به سلامتی وارد خاک آذربایجان شدیم، مستقبل زیادی آمده بودند از محال گمرود. سوارهای حمزه خان نوکر فرمانفرما در همین نزدیکی ها می نشینند، تقریباً به قدر سی نفر بودند. قدری که رفتیم رسیدیم به سوارهای سالار همایون حاکم گمرود، تقریباً یکصد و پنجاه نفر سوار آورده بودند. تمام این سوارها تفنگ پنج تیر دارند. سوارهای خوبی بودند، اسبهای خوبی داشتند، اظهار مرحمت فرمودند. قدری که رفتیم یک دسته سوار دیگر ایستاده بودند، آقا خان سالار السلطان دلبکان بود (که) از محال گمرود است. آنها هم به قدر یکصد نفر سوار خوب آورده بودند، از حضور گذشتند.

اصلان الدوله و اصلان الملک پسرهای امیر اصلان خان که اول سلطنت مرحوم مظفرالدین شاه با عین الدوله آمده بود طهران (و) سابق هم مستخدم مرحوم مظفرالدین شاه و جزء دستگاه عین الدوله بود ایستاده بودند. آنها هم به قدر پنجاه سوار داشتند، بعد سوار «قره سوران» عرض راه که رئیسشان افتخار دیوان است به قدر سی نفر سوار آورده بودند، تمام ملتزم رکاب بودند. گرد و خاک زیادی شده بود، قدری هم سواره



آمدند بعد سوار کالسکه شده به تاخت می‌راندیم تا وارد منزل جمال آباد شده، یک تیر توپ هم در ورود انداختند. مجید السلطنه، معتمد الممالک را آورد معرفی کرد، جوان خوبی به نظر می‌آمد. بعد یک مرتبه والا حضرت اقدس تشریف آوردند منزل غلامشان، مدتی فرمایشات می‌فرمودند و اظهار مرحمت می‌کردند. بعد تشریف بردند در چادرهای خودشان.

چهارشنبه ۲۳ ربیع الثانی ۱۳۳۳

امروز بایست برویم میانج. هوا آفتاب خوبی بود. والا حضرت اقدس نهار میل فرموده، لباس پوشیده، سه ساعت به غروب مانده سوار شدند. آقا خان دلبران لو، یک اسب کهر بسیار اعلائی خوبی آورده تقدیم کرد. سوارهای دیروزی هم تماماً در رکاب بودند. راه‌های بسیار بد خطرناک بود. (در) سرازیرهای بد اغلب والا حضرت اقدس سوار اسب می‌شدند. یکی دو جایش که واقعاً خطرناک بود. باری آمدیم تادم رودخانه قزل اوزن. پل قزل اوزن را حاجی صمد خان شجاع الدوله تعمیر کرده. در یک جای سر بالائی اسب‌های درشگه ما وامانند. به زحمت آمدیم بالا. همین طور آمدیم تالب رودخانه قزل اوزن. گاری‌ها هم مانده بودند، یک گاری هم پرت شده بود. آمدیم تازیر استقبال چی زیادی هم آمده بودند. اعتماد همایون برادر صدق السلطنه سردار معظم، که سابق پیش اعلیحضرت محمد علی شاه بود (و) سیف الممالک بود (و) حالا سردار معظم است با سوار زیادی بود. پسر مجیرالملک حاجی میرزا رفیع خان که سابق دهات اعلیحضرت محمد علی شاه دست او بود (با) سوار خلخالی تقریباً یکصد و پنجاه نفر بود، قدری هم سوار قره داغی سالار ارشد و چند دسته سوار دیگر هم بودند. از رودخانه میانج گذشته، آب رودخانه هم زیاد بود. از پل گذشته، فوج اول ۲۰۰ نفر با توپچی، فوج بهادران هم بودند، یکصد و پنجاه نفر قزاق تبریز با موزیک، یک معلم



روس هم ایستاد بود. موزیک می‌زدند. احترامات نظامی را بجا آوردند، تقریباً به قدر یکهزار و پانصد نفر سوار به غیر از ژاندارمری و قزاق اردو، عقب کالسکه بود. یک طاق نصرت هم درست کرده بودند. باری غروب از شهر میانج گذشته وارد منزل شدیم. سردار رشید هم یک عربضه و رقعہ تصدق گذاشته بود.

پنجشنبه ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۳۳

اعلیحضرت، والاحضرت اقدس را پای تلگراف احضار فرمودند. والاحضرت تشریف بردند تلگرافخانه. سردار معظم، حاجی رفیع خان با پسرش سالار منعم (و) پسر دیگرش عضد الممالک آمدند (و) شرفیاب شدند. موزیکانچی‌های تبریز هم که مال قزاق (هستند)، شب آمدند، موزیک می‌زدند، خیلی هم خوب می‌زدند (و) مشق‌های خوب می‌کردند. بعد والاحضرت اقدس تشریف آوردند بر حسب معمول چادر من (و) تا ساعت هشت تشریف داشتند.

جمعه ۲۵ ربیع الثانی ۱۳۳۳

امروز بایست برویم به منزل ترکمن، این ترکمن همان ترکمن چای است که مرحوم عباس میرزای نایب‌السلطنه، عهدنامه معروف را با «پاسکویچ» معروف، سردار روس و با دولت روس (بست). باری نزدیک ظهر والاحضرت اقدس بیدار شدند. مجیرالملک آدم فرمانفرما خلعت پوشیده، خلعتش را هم من دادم. حاجی اکبر خان حاملش شد. باری سرکرده‌ها با سوارهایشان جمع بودند، بعد نظام الملک هم آمد حضور والاحضرت شرفیاب شد. بعد علمای خلخال (و) علمای میانج آمدند شرفیاب شدند. صارم السلطان گمرودی که یکی از اشرار گمرود است، با به قدر یکصد نفر سوار روز ورود (به) میانه با دو پسرش شرفیابی حاصل کرد. عارض‌زبیدی در بین راه و غیره



داشت که از دستش آمده بودند (شکایت) عرض می‌کردند، او را با سوارهایش والا حضرت اقدس می‌خواستند خلع سلاح بکنند، سوء تدبیر سردار همایون کار خبطی کرد ولی الحمدلله به خیر گذشت؛ این سوء تدبیر را اقبال بی حد والا حضرت اقدس الحمدلله به خیر کرد که سهل است نتیجه خوب هم بخشید.

تمام سوارهای صارم السلطان را با اسلحه نزدیک چادر والا حضرت نگاه (داشتند) و سوارهای سالار همایون حاکم گرم رود (و) سالار اسعد که نصرالله خان یورت چی معروف است (و) سوارهای سالار ارشد. خود سالار ارشد جوان خوش قد و قامتی است (و) قزاق‌های خمسه (و) یک عده به قدر یکصد نفر ژاندارم را به طور مربع نگاه (داشتند)، خیابان بسته بودند که از نظر مبارکشان بگذرد. والا حضرت سوار شدند آمدند از جلو صفوف گذشته سان همه را دیدند تا رسیدند جلو صف سوارهای صارم السلطان. آنها تمام پیاده ایستاده بودند، یعنی تمام سوار و قزاق پیاده ایستاده بودند. بعد که به صارم السلطان رسیدند، بنا کردند به تغییر کردن (و) رو کردند به سردار همایون و فرمودند که صارم السلطان را بگیرد و خلع سلاح بکنید. گرفتندش، بعد حکم فرمودند سایر سوارهای صارم السلطان را بگیرد. به قدر هفتاد نفر بودند، که یکمتر به ژاندارم می‌رفتند و قزاق‌ها ریختند (و) بعضی از سوارها گریختند (ولی) گرفتندشان. یک نفر ژاندارم فوراً تفنگ را پر کرد گذارد توی دل صارم السلطان که اگر بگوید که سوارهایش دست در بیاورند، او را فوراً بزنند. خیلی اسباب وحشت من شده بود از برای والا حضرت، چونکه سواره ایستاده بودند تنها، میان تمام این مردم ولی الحمدلله خیلی به خیر گذشت. چند نفر از سوارها گریختند ولی دستگیر شدند. خود صارم السلطان را هم با پسرش زنجیر کردند. یک پسرش هم دیشب با یکصد سوار رفته‌اند. باری والا حضرت اقدس خیلی دل و جرأت به خرج دادند، هیچ تغییری به حالشان نکرد. ماشاءالله در کمال خوبی بودند. باری آنچه این سوارها اسلحه داشتند، اداره ژاندارم می‌ضبط کرد. بعد از نیم



ساعت که خلع سلاح شدند، صارم السلطان با پسرش را تحت الحفظ بردند. بعدوالاحضرت اقدس سوار کالسکه شده حرکت کردند

اغلب در بین راه زراعتِ دیم کاری است، هر کجا را که می توانسته اند دیم کاشته اند. تا رسیدیم به ده «سمع» آنجا چادرهای نهارگاه را زده بودند ولی نهاری ها، راه را عوضی رفته بودند. چون اینجا دو راه دارد یکی راه توپخانه معروف است و یکی راه معمول. ما از راه توپخانه آمدیم ولی نهاری ها از راه رودخانه که معروف است به راه سلطانی آمده بودند. نهار هم والاحضرت نداشتند. نهار امیر آخور را آوردند، کباب درست کردند، میل فرمودند. سه رأس اسب هم رؤسا پیشکش آورده بودند؛ یکی سالار ارشد، یکی نصرالله خان سالار اسعد یورت چی، یکی هم حاجی علاءالسلطان حاکم سراب تقدیم کرد.

باری راه بسیار بد بود، دو جا هم به رودخانه زدیم، توپها هم در یک سر بالائی که ده معتبری هم بود وامانده بودند، خود والاحضرت ایستادند تا توپها را رد کردند. در یک سر بالائی رسیدیم به نظام الملک که اسب هایش مانده بودند. نزدیک ترکمن چایی، سوار اسب شده، همه جا تاخت می کردند. نیم ساعت از شب گذشته وارد منزل شدیم. راه بسیار طولانی بود، به قدر هفت فرسخ راه بود، از چندین رودخانه گذشته، تمام راه دره و ماهور بود، الحمدلله که گِل نبود و الا ممکن نبود که آدم بتواند از این راه عبور کند. با وجود این که گل نبود خیلی سخت گذشت. یک صندوق لباس والاحضرت اقدس هم افتاده بود توی آب، الحمدلله به خیر گذشت. باری هوا هم سرد بود، پسر نظام الملک هم از کالسکه پرت شده بود، کالسکه سردار همایون هم شکسته بود. برادر قوچعلی که والاحضرت اقدس می خواستند بگیرند و فرار کرده بود، در قره چمن دستگیر شد.



شنبه ۲۶ ربیع الثانی ۱۳۳۳

رفتم چادر مجدالملک، معتضد السلطنه از طهران اینجا رسیده، دستخطی هم از اعلیحضرت برای والاحضرت اقدس حامل بود. نزدیک ظهر، والاحضرت اقدس بیدار شده، لباس پوشیدند، صرف نهار فرمودند، بعد حرکت کردند. امروز هم بد بود، تمام راه دره و ماهورهای بد، درشگه و کالسکه‌ها در کمال زحمت عبور می‌کردند، (من) گاهی سوار و گاهی با درشگه می‌آمدم. هر وقت والاحضرت اقدس سوار می‌شدند، من هم سوار می‌شدم. یک ساعت به غروب مانده وارد قره چمن شدیم. اغلب جاها برف بود، اغلب هم برف‌ها آب شده بود. گیل زیادی بود که عبور درشگه اشکال داشت.

باری (به) سوارهای سالار ارشد قره داغی که موفق الملک را گرفته بودند انعام دادند. حکم شد که ببرندش میانج (و) به حساب‌هایش رسیدگی بکنند. باری والاحضرت اقدس با تفنگ چند عدد گنجشک زدند، موزیک قزاق هم موزیک می‌زدند. بعد نظام الملک، مدیر السلطنه، اعظم الملک، نظم الدوله آمدند شرفیاب شدند. قدری هم با نظام الملک خلوت شد. والاحضرت اقدس هم شب تشریف آوردند چادر من و ساعت هشت تشریف بردند. «قره چمن» مال عیال حشمت الدوله است یک رودخانه هم از زیر ده می‌گذشت.

یکشنبه ۲۷ ربیع الثانی ۱۳۳۳

امروز بایست برویم «تیکمه داش». از یک سر بالائی گذشته، تمام درشگه‌ها و کالسکه‌ها ماندند، راه سختی داشت. راه امروز را «اوج دره لر» می‌گویند. به زبان ترکی یعنی «سه دره»، درشگه ما ماند، امین مالیه و حسن خان این سر بالائی‌ها را پیاده می‌آمدند. من هم سوار می‌شدم. به زحمت تمام از ماهورها گذشته، عقب سر ما ماهورها هم دیم کاری است. نزدیک نهارگاه والاحضرت اقدس پالتو خواستند. نهارگاه را هم



در امامیه زده بودند. یک جا هم کالسکه ما توی گل ماند. نزدیک غروب وارد منزل شدیم. سردار رشید امیر نویان حاکم آذربایجان، با پانصد نفر سوار به استقبال آمده بودند. حضور والاحضرت شرفیاب شده اظهار مرحمت فرمودند. سردار رشید را شریف الدوله معرفی کرد. بعد رفتیم حضور والاحضرت اقدس. امروز اجزای فراشخانه با ژاندارم‌ها دعوا کرده بودند. مجدالملک هم با فراش‌باشی دعوا کرد.

سردار رشید آدم بسیار قابل (و) درستی به نظر آمد، خیلی معقول و خوب. ده «تیکمه داش» ده معتبر بزرگی است، مال مؤتمن الملک است، «تیکمه داش» به زبان ترکی یعنی سنگ به هم دوخته شده.

دوشنبه ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۳۳

امروز باید برویم به «حاجی آقا» باری صبح جمعی از آذربایجانی‌ها آمدند منزل ما. معتمد همایون، حاجی میرزا هادی خان لشکر نویس، سطوت السلطنه خواهر زاده امیر بهادر جنگ، پسر معتمد همایون، ابراهیم خان ناصرالوزراء معاون کارگزاری، شاهزاده مخاطب الدوله، عباس میرزا رئیس تلگرافخانه تبریز آمدند. بعضی عرایض مجدالملک حضور والاحضرت اقدس داشت، به توسط من پیغام کرد، من هم رفتم حضور والاحضرت، عرایض ایشان را به عرض رساندم. به خاکپای مبارک مقبول افتاد. یک اسب خوبی هم سردار رشید تقدیم کرد با زین فرنگی. بعد حرکت کردند. در اول منزل یک سرازیری بدی بود که در شگه اعلم الملک شکست، چرخ کالسکه مجدالملک شکست، والاحضرت اقدس هم گاهی سوار اسب (و) گاهی (با) کالسکه می‌رانند. راه امروز خوب بود، کوه سهند هم پر از برف طرف دست چپ به فاصله یک فرسخ و نیم الی دو فرسخ پیدا بود، سرش را هم مه گرفته بود. به قدر دو ساعت راه آمده تا رسیدیم به ده «حاجی آقا». نزدیک حاجی آقا فرامرز خان قره داغی از تابعین



حاجی علی لو آمده بود از تبریز، استقبال.

باری آمدیم منزل، توپ ورود انداخته شد، موزیک قزاق هم می زدند، معتضد السلطان پسر موثق الملک هم امروز دیده شد. سردار رشید هم مرخص شد رفت به یوسف آباد که شب را آنجا بماند و صبح برود برای تشریفات (و) پس فردا بیاید «باسمنج». پسر سردار رشید هم مرخص شد (و) رفت تبریز برای تشریفات ورود.

سه شنبه ۲۹ ربیع الثانی ۱۳۳۳

امروز بایست برویم به سعدآباد. هوا هم آفتاب بود. بعد والاحضرت بیدار شدند (و) سوار شدند. یک اسب هم سردار معظم تقدیم کرده بود. باری رانندیم، به قدر یک فرسخ ونیم که آمدیم رسیدیم به دریاچه «قره گول»، چند عدد «انقوت» دیده شد، از دور برای انقوت ها گلوله انداختیم. «انقوت» یک مرغابی است که رنگ است. «اقیسا» هم سرهایشان کمی زرد مایل (به) سفیدی است، گوشتش هم حلال است.

باری دور دریاچه والاحضرت اقدس سواره می آمدند، «انقوت» زیاد بود تقریباً به قدر پنجاه تا بیشتر دیده شد، ولی هیچ ممکن نبود که بشود نزدیک شد. نهارگاه رالپ دریاچه زده بودند. صرف نهار شد بعد از نهار سوار شده حرکت فرمودند. از گردنه شبلی گذشته، سرگردنه هم برف بود، باری از گردنه پائین آمده، به ده شبلی رسیده، اسلحه دار باشی اعلیحضرت محمد علی شاه را دیدم که آمده بود استقبال.

باری به قدر یک فرسخ که آمدیم رسیدیم به سعدآباد، حاجی وثوق الملک با دو نفر آمده بودند استقبال. سعدآباد خالصه دولت است. ده بسیار معتبری است. یک عمارت خوبی هم برای والاحضرت اقدس حاضر کرده بودند. یک باغ بزرگ دیوانی هم دارد، دو رو هم هست طرف مشرقیش ناتمام است، یک ایوان خوبی هم دارد. چشم انداز خوبی دارد و طرف مغربش اطاق های سفیدکاری خوبی هم دارد. یک کوزه آب



بردند آن طرف دره در ششصد ذرعی گذاردند (و) همه گلوله انداختند، نزدند. بعد والاحضرت اقدس به من امر فرمودند که تفنگ بیاندازم، با تفنگ دوربین دارو (با) همان تیراول زدم میانه کوزه، درب و داغون شد. خیلی خوب زدم که خودم هم خوشم آمد. بعد علمای اطراف (و) صدرالمعالی که سابق معلم اعلیحضرت و والاحضرت بود با پسرش آمده بودند، شرفیاب شده رفتند. امشب شب چهارشنبه آخر سال بود، توی ده، بچه‌ها بوته آتش کرده بودند و داد و بیداد می‌کردند.

#### چهارشنبه سلخ ربیع الثانی ۱۳۳۳

امروز بایست برویم به «باسمنج». سرایدار باشی، مجدالسلطنه (و) میرزا یحیی خان پیشخدمت آمدند. والاحضرت اقدس لباس پوشیده، سوار اسب شده حرکت فرمودند. به قدر یک فرسخ که آمدیم رسیدیم به ده «قرلچه میدان» به زبان ترکی یعنی میدان طلا، مال حاجی میرزا آقای امام جمعه (است). عمارت‌های متعدد خوب داشت بعد از نهار سوار شده تشریف بردند سر توپخانه، چهار تیر گلوله توپ انداختند، تیرهایش هم خوب بود. بعد سوار شده حرکت فرمودند. نزدیک «باسمنج» که رسیدیم سردار رشید با سوار زیادی ایستاده بود بعد کلنل قزاق با آن «یساولی» که در میانج بود با یکصد نفر قزاق تبریز ایستاده بودند. چهار فوج هم از فوج‌های تبریز با سه دسته موزیک ایستاده بودند، یک فوج هم توپچی ایستاده بود خیلی باشکوه (و) خوب بودند. سردار رشید، من و سردار همایون آمدیم تا رسیدیم به ده «باسمنج».

اخبارات تازه که رسیده است از طهران این است که: کابینه وزراء تغییر کرده است:

مشیرالدوله رئیس الوزراء شده است، مستشارالدوله وزیر داخله، مشارالسلطنه

وزیر مالیه، ذکاءالملک وزیر عدلیه، معاون الدوله وزیر خارجه، حکیم الملک وزیر

اوقاف، نصرالملک وزیر پست و تلگراف و تجارت و فوائد عامه. دیروز هم گویا رفته



بوده‌اند در مجلس (و) معرفی شده بوده‌اند. امروز تلگرافش را سردار ارشد آورد به حضور والاحضرت اقدس عرض کرد. سردار کبیر هم از خمسه غفلتاً به طهران فراراً رفته است. باری موزیکانچی‌ها هم آمدند قدری موزیک زدند. رفته شرفیاب شده تا ساعت هشت در حضور بودم.

پنجشنبه غره شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

دعاهای اول ماه و نماز اول ماه را خوانده، والاحضرت اقدس من را احضار فرمودند. رفته شرفیاب شده، از هر طرف صحبت فرمودند؛ قنسول روس امروز در «نعمت آباد» نهار را مهمان سردار رشید بود، بعد عصری با سردار رشید (و) من غیر رسمی و خصوصی شرفیاب شد. عصری در یک باغی قدری تفرج فرموده، به من امر فرمودند یک سار روی درخت بود زدم، بعد در حضورشان دو دست شطرنج بازی کردیم، سردار رشید هم بود، یک دست من بردم یک دست معتضدالسلطنه.

جمعه ۲ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

امروز انشاءالله به سلامتی بایست رسماً وارد تبریز بشویم. هوا هم دیروز آب پاشی خوبی کرده، امروز هم هوا آفتاب خوبی بود. باری رفته منزل سردار همایون برای بعضی دستورهائی که برای ورود داده شده بود. والاحضرت اقدس تشریف فرمای حمام شدند، نهار را هم در حمام میل فرموده، تشریف آوردند بیرون. لباس رسمی پوشیدند، من هم لباس رسمی پوشیده، سوار اسب شده، حرکت کردیم. سردار رشید، سردار همایون، نظام الملک، مجدالملک، شریف الدوله (و) بعضی از رؤسا از جلو رفته بودند. مقابل «خلعت پوشان»، چادر زیادی زده بودند، قنسول‌ها (و) اجزای ادارات آمده بودند استقبال. باری من سواره پای کالسکه بودم و امیر آخور.



نعمت آباد بیلاق قنسول روس است. سایر قنسول‌ها هم آنجا اغلب می‌روند. شجاع الدوله هم آنجا یک باغ و عمارت بسیار اعلائی بنا کرده بوده است، به قدر یکصد هزار تومان می‌گویند خرج کرده است، ولی آن وقتی که عثمانی‌ها آمده بودند، تمام عمارت (را) خراب (کرده) سوزانده (اند). از اینجا به تبریز را هم روس‌ها خوب شوسه کرده‌اند. تمامش سنگ فرش است. باری از باسمنج تا خود شهر تبریز دو فرسخ (و) نیم می‌شود. بعد رسیدیم به چادرهائی که از برای قنسول‌ها و سایر مستقبلین زده بودند. سوارهای آذربایجانی (و) قزاق ملتزم رکاب، قزاق تبریز، سوارهای ژاندارمری و توپخانه ملتزم رکاب، به طور منظم ایستاده بودند. جلو چادرها (را) هم چوب بست کرده بودند (و) بیرق زیادی زده بودند، میان چوب بست‌ها هم سیم کشی کرده بودند و بیرق زده بودند. خیلی با شکوه بود. در ورود به چادرها یک تیر توپ هم انداختند. بعد والاحضرت تشریف بردند در چادر بزرگی که از برایشان زده بودند. یمین الدوله، نظام الملک، مجدالملک، سردار رشید، من و سردار همایون بالباس رسمی ایستاده بودیم. بعد قنسول‌ها آمدند، قنسول فرانسه، قنسول روس، قنسول انگلیس، قنسول پنگه دنیا، آمده مشرف شده، بعد کشیش آرامنه آمد و رفت. اجزای کارگزاری، اجزای مالیه، دو نفر هم بلژیکی با کلاه ایرانی بودند. بعد ژاندارمری، توپخانه، قزاق تبریز، قزاق ملتزم رکاب، تماماً جلو افتادند و سوارهای آذربایجانی عقب. کالسکه روبازی والاحضرت سوار شدند. یک طرف کالسکه من بودم و سردار رشید، طرف دیگر سردار همایون و رئیس بریگاد قزاق که روس است، کالسکه دوم هم یمین الدوله و نظام الملک سوار بودند. کالسکه سوم مجدالملک (و) شریف الدوله. بعد هم سوارهای کشیک خانه (و) سوارهای آذربایجانی، یواش یواش آمدیم تا رسیدیم به اول قشون روس. از نیم فرسخی شروع به انداختن توپ کردند. (تا) ورود به عمارت تبریز یکصد و پنجاه تیر توپ شلیک (کردند). باری ژنرال «چرنازوبوف» که ده سال قبل در طهران بود و رئیس بریگا و